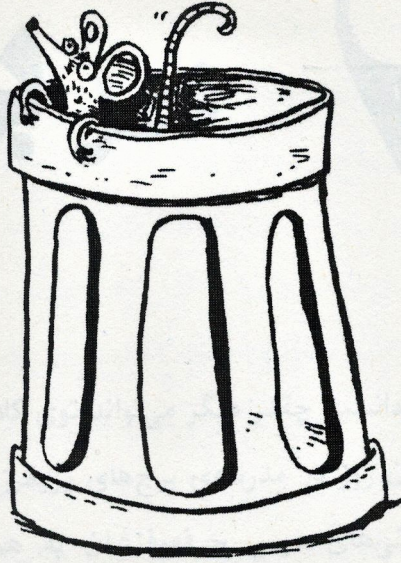


فخر بزرگ



نویسنده: آ. بی. سدلوویک

مترجم: مہناز ایلدرے





فصل یک

مودی اصلاً نمی‌دانست چقدر دیگر می‌تواند توی کلاس بماند. زنگ آخر آن روز در مدرسه‌ی برج‌های پریمرز، دخترها مشغول پزدادن کاردستی‌های درس حرفه‌وفنشان به هم‌دیگر بودند. اما کاردستی هر کدامشان خسته‌کننده‌تر از دیگری بود. بعضی وقت‌ها مودی فکر می‌کرد هم‌کلاسی‌هایش متعلق به سیاره‌ی دیگری هستند یا شاید خودش از سیاره‌ی دیگری آمده بود...
پاپی سیمپ‌کینز برای خرس تدی‌اش ژاکت کوچک صورتی‌رنگی بافته بود. سارا ونتورث دفتری تهیه کرده بود که روی صفحات آن،